

اقتصاد و سیاست در دهه اول انقلاب و تأثیر آن در شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

مصطفی کرمی^۱
سید امیر نیاکوئی^{*۲}
قدرت احمدیان^۳

چکیده

هدف: انقلاب اسلامی ایران از ابتدای دهه‌ی ۱۳۶۰، الگوی کنش سیاست خارجی کشور را دستخوش تحولاتی بنیادین کرد. درک دلایل این تغییر و تحول در سیاست خارجی، به دلیل اینکه دوره‌ی شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی است، مسئله‌ای محوری است. از این رو، این مقاله درصدد درک و تبیین عوامل شکل‌دهنده به جهت‌گیری سیاست خارجی در این دوره است.

روش‌شناسی پژوهش: این پژوهش بر بهره‌گیری از روش‌شناسی رهیافت اقتصاد سیاسی به‌عنوان یک روش تحلیلی انتقادی با ترکیبی از روش‌های تحلیلی و تئوری‌های رشته‌های مختلف علوم اجتماعی متکی است. لذا اساساً محور این تحلیل تعامل میان دولت و بازار به‌عنوان تجسم سیاست و اقتصاد در دنیای جدید می‌باشد. بنابراین، از شناخت‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی متکثر برخوردار است.

یافته‌ها: بر این اساس شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی بازتاب تغییر ماهیت دولت به معنی ساخت و ایدئولوژی قدرت، ساختار اقتصادی و سیاست‌های ناشی از آن و ماهیت نیروهای اجتماعی و نوع رابطه آنها با قدرت مستقر در یک فضای متعامل است.

نتیجه‌گیری: بدین ترتیب، در پرتو هژمونی نیروهای سیاسی اسلام‌گرا و به حاشیه رفتن سایر نیروهای سیاسی ساختار قدرت متمرکز شکل گرفت. در این شرایط با غلبه گرایش‌های مردم‌گرایانه اقتصادی و تأکید بر استقلال سیاسی و اقتصادی تأکید بر الگوی درون‌زای توسعه مورد توجه قرار گرفت و اتکای به اقتصاد نفتی به‌عنوان عامل تأمین‌کننده منابع اقتصادی دولت پایدار ماند. اتکای این دولت با الگوی مشارکت بسیج‌گرایانه و در پیوند و پشتیبانی نیروهای اجتماعی مذهبی و مستضعف رقم می‌خورد که با منافع و ارزش‌های این طبقات همسویی و همراهی داشت. لذا در اثر این تعامل سیاست خارجی جهت‌گیری تجدیدنظر طلبانه و در مخالفت با ارزش‌ها و ساختار نظام بین‌الملل شکل گرفت.

کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی، اقتصاد سیاسی، دوره جنگ تحمیلی، جمهوری اسلامی ایران

Email: karami1975@gmail.com

۱- دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل دانشکده علوم انسانی
دانشگاه گیلان

Email: niakoe@gmail.com

۲- دانشیار علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشکده علوم
انسانی دانشگاه گیلان (نویسنده مسئول)

Email: ghudratt@yahoo.com

۳- استادیار روابط بین‌الملل دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه
رازی

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۷/۲۲

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۴/۱۰

مقدمه

استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران در دهه ۱۳۶۰، تغییراتی اساسی در الگوی کنش سیاست خارجی این کشور ایجاد کرد. این تغییر در جهت‌گیری سیاست خارجی، از اتحاد و ائتلاف با غرب به سمت الگوی تجدیدنظرطلبانه و خواستار تغییر وضع و نظم موجود، تحت شعار «نه شرقی، نه غربی» نمایان شد. زمینه و بستر این تغییر در سیاست خارجی، شکل‌گیری نظام سیاسی جدید در قالب جمهوری اسلامی بود که منجر به ایجاد ساخت حکومت، نهادها و ساختارهای سیاسی و اقتصادی و تغییر و تحولات و جابه‌جایی در نیروهای اجتماعی شد. بدین ترتیب، از بطن و متن این سامان سیاسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی شکل گرفت.

بنابراین، برای تحلیل و فهم تولد و شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی در این دهه بیش از هر عامل و زمینه‌ای باید به تغییر و تحولات و رویدادهای منجر به استقرار نظام سیاسی جمهوری اسلامی در این سال‌ها پرداخت. برای اجتناب از تقلیل‌گرایی و ارائه تبیینی دقیق‌تر از سیاست خارجی در این دوره، باید تأثیر و تعامل وجوه مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، جامعه و حکومت مورد توجه قرار گیرد. اهمیت پرداختن به سیاست خارجی جمهوری اسلامی در این دوره مسئله کلیدی برای فهم و تحلیل الگوی غالب سیاست خارجی در آن مقطع و در سال‌ها و دهه‌های بعد نیز هست. چرا که از سویی در این مقطع است که عناصر مقوم و هویت‌بخش و سازنده حکومت مستقر غلبه پیدا می‌کند و از سویی دیگر، دوره‌های بعدی، با تعریف نسبت به این دوره مطرح می‌شوند. بنابراین، هم اکنون این مقاله درصدد آن است که به چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی ایران در این دوره بپردازد. بر این اساس این پرسش مطرح می‌شود که: سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این دوره چگونه شکل گرفته است و در چه چارچوب تحلیلی و نظری می‌توان این وضعیت را تبیین و تحلیل کرد؟ در پاسخ به این پرسش‌های این فرضیه مطرح است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸، بازتاب تغییر ماهیت دولت به معنی ساخت و ایدئولوژی قدرت، ساختار اقتصادی و سیاست‌های ناشی از آن و ماهیت نیروهای اجتماعی و نوع رابطه آنها با قدرت مستقر در یک فضای متعامل است. برای تبیین این رابطه می‌توان از رهیافت اقتصاد سیاسی بهره گرفته می‌شود.

پیشینه پژوهش

در خصوص سیاست خارجی جمهوری اسلامی در این دوره، مطالعات و بررسی‌های معدودی صورت گرفته است. این مسئله به‌رغم اهمیت ویژه این دوره به‌عنوان نقطه تغییر جهت‌گیری سیاست خارجی الگویی از جهت‌گیری سیاست خارجی اندک است. با وجود این برخی پژوهش‌های انجام شده است که در مجموع ادبیات پژوهشی آن را تشکیل می‌دهند.

۱. «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ هشت ساله»، در این مقاله که توسط داود آقایی نوشته شده است، نویسنده کوشیده است با توجه به موقعیت و منافع اروپا در نظام بین‌الملل و

خواست‌های ایالات متحده از آنها، به بررسی فراز و نشیب‌های جایگاه جامعه اروپایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی و مباحثی مثل اهداف و ویژگی‌های استراتژی جمهوری اسلامی در این دوره پردازد.

۲. «تحلیل گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره جنگ تحمیلی»، این مقاله توسط نبی‌الله ابراهیمی نوشته شده است. نویسنده درصدد است از منظر نظریه‌ی تحلیل گفتمان «لاکلاو و موفه» عناصر گفتمانی این دوره را نمایان سازد. از این منظر تقویت گفتمان اسلام‌گرایی شیعه در مقابل بعثی‌گرایی و به حاشیه راندن عرب‌گرایی بوده که ساخت خارجی را تشکیل داده است.

۳. «دوران دفاع مقدس» عنوان فصلی از کتاب «سیاست خارجی جمهوری اسلامی» تألیف دهقانی فیروزآبادی است که به‌وضوح سیاست خارجی دولت موقت از منظر تحلیل گفتمان پرداخته است. در این فصل از کتاب راهبرد، اصول و اهداف سیاست خارجی تحت عنوان «گفتمان آرمان‌گرایی و مصلحت‌گرایی اسلامی» مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. علاوه بر این موارد همواره در ادبیات پژوهشی سیاست خارجی جمهوری اسلامی سیاست خارجی دولت موقت با توجه به نگاه و نظر نویسنده مورد اشاره قرار گرفته است.

نوشته حاضر با سایر متونی که در این خصوص به رشته تحریر درآمده است متفاوت و البته نوآوری دارد. اول این‌که این مقاله درصدد است که به شکل‌گیری سیاست خارجی در دوره جنگ تحمیلی پردازد. دوم این‌که تأکید آن بر نگاهی از منظر نیروهای متعامل اجتماعی تأثیرگذار و شکل‌دهنده به سیاست خارجی است. سوم، از رهیافت اقتصاد سیاسی به تحلیل سیاست خارجی این دوره می‌پردازد.

بر این اساس این مقاله در سه بخش صورت‌بندی می‌شود. در بخش اول به موضوع بیان ابعاد و عناصر چارچوب نظری مورد استفاده یعنی اقتصاد سیاسی و نسبت آن با سیاست خارجی می‌پردازد. در بخش دوم بر اساس همین رهیافت ابعاد مختلف اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی با توجه به تشریح و تبیین حوزه‌های سیاست، اقتصاد و جامعه پرداخته می‌شود. بخش سوم سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوره اول و عناصر و عوامل تعیین‌کننده آن نشان داده می‌شود. در پایان نیز جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مباحث مطرح شده بیان می‌شود.

تمهید نظری؛ اقتصاد سیاسی و سیاست خارجی

یکی از رویکردهای قابل توجه که در دهه‌های اخیر بیشتر مورد توجه محافل علمی برای تحلیل و تبیین پدیده‌های سیاسی و اقتصادی مورد استفاده قرار گرفته است اقتصاد سیاسی است. این رویکرد می‌تواند از چارچوب‌های نظری موجود در سیاست خارجی فراتر رفته و از منظری دیگر فهم و تبیینی جامع‌تر از شکل‌گیری، اولویت‌ها و تغییر و تداوم سیاست خارجی کشورها به دست دهد. این رهیافت آمیزه‌ای از عناصر و روش‌هایی است قائل به رابطه متقابل عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای تحلیل و تبیین سیاست خارجی می‌باشد. از این منظر شکل‌گیری الگوهای مختلف سیاست خارجی در هر کشوری را باید تابعی از نیازهای عمومی و ضرورت‌های ساختاری آن دانست که در فرآیند تحولات

چندلایه و چندگانه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شکل می‌گیرند. به عبارت دیگر، «وضعیت سیاست خارجی یک کشور تابع ماهیت قدرت و ساختار و لایه‌های اجتماعی فکر و ثروت است. به بیانی دیگر سیاست خارجی انعکاس مناسبات فکر و قدرت در حاکمیت آن است». از این رو، «شناخت سیاست خارجی هر کشوری در ابتدا شناخت جامعه آن کشور است و ادراک جامعه‌شناسی سیاسی مقدمه ادراک سیاست خارجی می‌باشد» (سریع‌القلم، ۱۳۸۸: ۲۵).

این رهیافت از منظر روش‌شناسی یک روش تحلیلی التقاطی مرکب از تئوری‌ها و نظرات چهار حوزه مشخص آکادمیک یعنی سیاست بین‌الملل، اقتصاد بین‌الملل، اقتصاد داخلی و سیاست داخلی می‌باشد. بنابراین، می‌توان گفت اقتصاد سیاسی یک دیسپلین نیست که مانند جامعه‌شناسی، اقتصاد و علم سیاست، اصول تئوریک مشخصی داشته باشد، بلکه یک روش التقاطی، بیشتر پسااثبات‌گرایانه^۱ و ترکیبی از روش‌های تحلیلی^۲ و تئوری‌های رشته‌های مختلف علوم اجتماعی برای شناخت مجموعه‌ای از مسائل است که عمدتاً از تعامل میان دولت و بازار به عنوان تجسم سیاست و اقتصاد در دنیای جدید ناشی می‌شود. به عبارت دیگر، «این رهیافت ضمن مفروض انگاشتن ماهیت پیچیده مسائل و پدیده‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در یک نوآوری خلاق درصدد رفع مشکل نگاه تقلیل‌گرا و جزیره‌ای رشته‌هایی از قبیل اقتصاد، علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، جامعه‌شناسی و تاریخ به پدیده‌های اجتماعی به‌ویژه ماهیت قدرت و ثروت بوده است. بنابراین، از شناخت‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی متکثر برخوردار است» (پوراحمدی، قوام و خانی جوی‌آباد، ۱۳۹۶: ۵).

بنابراین، اقتصاد سیاسی را باید از یک‌سو محصول تمایز میان اقتصاد و سایر شاخه‌های علوم اجتماعی و از سویی دیگر برآیندی از ارتباط میان آنها دید. بدین‌سان این تمایز و ارتباط شبه‌تر و شبه آنتی‌تری هستند که سنتزی به نام اقتصاد سیاسی محصول تعامل میان آنها است (حاتمی، ۱۳۸۹: ۱۱). در واقع اقتصاد سیاسی رهیافتی برای از بین بردن تفاوت مصنوعی میان امور اقتصادی و سیاسی در داخل کشورها و نظام بین‌الملل است و یک روش مطالعه علمی درباره پدیده‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. این رهیافت مبتنی بر وجود ارتباط و تأثیرات متقابل مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی در شکل‌گیری به تمامی پدیده‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. بدین ترتیب، مسئله اساسی در رهیافت اقتصاد سیاسی نحوه‌ی تعامل دولت و بازار و سیاست و اقتصاد در سطوح داخلی و بین‌المللی است (کاکس و دیگران، ۱۳۸۴: ۴).

از منظر موضوع مطالعه رهیافت اقتصادی سیاسی بر روابط متقابل بازار و دولت تأکید دارد (Cohn, 2012:6)، که نه دولت و نه بازار هیچ‌کدام علت اولیه نیستند و رابطه میان آنها یک رابطه علی^۳ و دوره‌ای^۴ است. در جوامع مدرن دولت و بازار دو نهاد نظم‌بخش سامان‌دهنده به فعالیت‌های انسانی

1. Post Positivism
2. Mixture of analytic methods
3. Causal relationship
4. Cyclical

هستند. تعاملی متقابلی که میان آنها وجود دارد مسائلی را موجب می‌شود که اقتصاد سیاسی مدعی یافتن پاسخ‌های مقتضی برای آنها است (امیدبخش، ۱۳۸۴: ۱۹-۱۸). در واقع، اقتصاد سیاسی بر این نکته تأکید دارد که چگونه دگرگونی‌های اقتصادی و سیاسی داخلی بر رفتار کشورها اثر می‌گذارد و متقابلاً راه‌های اثرگذاری بر ساختارهای اقتصادی و سیاسی و امنیتی ملی را چگونه می‌توان نشان داد. بدین ترتیب، اقتصاد سیاسی را می‌توان تأثیرات متقابل و تعاملات دوسویه میان بخش‌های مختلف اقتصاد و سیاست در سطوح خرد و کلان اجتماعی تعریف کرد» (کترنشتاین و کیوهن، ۱۳۸۳: ۹).

در واقع «با استفاده از مفاهیم اقتصاد سیاسی، رفتار تئوریکی دولت و منابع این رفتار در صحنه‌ی روابط خارجی مورد شناسایی و بحث قرار می‌گیرد. با اذعان به تغییرات مهمی که در صحنه تحولات نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل و ظهور نظام نوین اقتصادی سیاست جهانی و انجام تلفیق با برخی رهیافت‌های موجود، رهیافت اقتصاد سیاسی جایگزینی قابل توجه و بسیار مهمی در مطالعه و آزمون سیاست خارجی محسوب می‌گردد (پوراحمدی، ۱۳۸۱: ۱۰۵۴). از آنجایی که هر تئوری عمومی که قصد دارد سیاست و رفتار دولت را تحلیل کند می‌بایستی یک شالوده‌ی منسجم‌تری را در اختیار قرار دهد. رهیافت اقتصاد سیاسی بر مجموعه‌ای از مفاهیم تئوریکی تمرکز و تکیه دارد که دولت و روابط ساختاری آن را با عواملی از قبیل ایدئولوژی سیاسی حاکم، تعامل نیروها، آرمان‌ها و اندیشه‌های سیاسی ملی و بالاخره اقتصاد پیوند داده به‌طوری که رفتار دولت به نوعی متأثر از این عوامل و یا ریشه در این عوامل دارد.

از منظری دیگر در چارچوب تحلیل‌های توضیحی اقتصاد سیاسی، می‌توان اذعان داشت که انگیزه‌ها و علل رفتار و تصمیم‌های اتخاذ شده‌ی سیاست خارجی یک کشور از ایدئولوژی سیاسی حاکم، تعامل نیروهای اجتماعی و اهداف حاکمیت اقتصادی ملی از یک سو و کارکرد و ساختار سیستم اقتصادی بین‌الملل از سوی دیگر بیشتر متأثر می‌گردند تا از ضرورت‌های تعریف شده‌ی حفظ منابع ملی و به‌ویژه ضرورت حفظ یک‌پارچگی قدرت ملی بر اساس آن چه که نگرش‌های رئالیستی در تعریف و مطالعه‌ی سیاست خارجی بیان می‌دارند». هم‌چنین «رهیافت اقتصاد سیاسی این ویژگی را دارد که در تمامی جوامع و در تمامی دوره‌های تاریخ نسبت به عوامل اصلی و غیراصولی تأثیرگذار بر روند تصمیم و اجرای سیاست خارجی، خصوصاً در چارچوب عوامل سه‌گانه ایدئولوژی سیاسی، تعامل گروه‌های اجتماعی و ساختارهای اقتصادی زمینه‌های تعامل میان نظام ملی (دولت) و نظام جهانی را در تدوین و اجرای سیاست خارجی مشخص کند و تغییرات احتمالی هر یک از این عوامل، میزان اثرگذاری و یا جایگزینی هر یک را نیز روایت کند (پوراحمدی، ۱۳۸۱: ۱۰۶۱).

از این منظر انگیزه اصلی و نیروی تأثیرگذار بر رفتار سیاست خارجی دولت ایدئولوژی سیاسی حاکم، تعامل نیروهای اجتماعی و منافع گروه‌های مسلط اقتصادی است. در واقع، نظریات و دیدگاه‌های ساختاری متأثر از رهیافت اقتصاد سیاسی اگرچه ضرورتاً مفهوم منافع ملی را هیچ و پوچ فرض نمی‌کند، اما یک نوآوری را طرح‌ریزی کرده‌اند تا مقاصد واقعی، رفتارهای اصلی و عواقب قطعی سیاست خارجی دولت را پیچیده جلوه دهند. بنابراین، نگرش‌های متأثر از رهیافت اقتصاد سیاسی هر چند ساختار اقتصادی را

به‌عنوان یک عامل بسیار مهم تعیین‌کننده در رفتار سیاست خارجی و به‌ویژه سیاست اقتصاد خارجی دولت‌ها معرفی می‌کنند، اما در عین حال تلاش دارند تا تأثیرگذاری این عامل را از طریق روابطی که با سایر عوامل کلیدی از قبیل ایدئولوژی سیاسی حاکم، تعاملات و روابط گروه‌های اجتماعی و طبقاتی، کارکردهای دولت و بالاخره پیوندهای گوناگون میان بازیگران داخلی با بازیگران خارجی برقرار می‌کند (پورا احمدی، ۱۳۸۱: ۱۰۵۹). بدین ترتیب، این چارچوب نظری می‌کوشد با تکیه بر تکرر و چند وجهی بودن مطالعات اقتصاد سیاسی در فهم ماهیت دولت، که خود را در عناصر و عوامل قدرت سیاسی، ساختار و الزامات اقتصادی و کیفیت نیروهای اجتماعی نمایان می‌سازد، چگونگی برآمدن و شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی را در مقطع مورد مطالعه نشان دهد.

اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران در دهه ۱۳۶۰

انقلاب مردمی سال ۱۳۵۷، تغییرات گسترده و همه‌جانبه‌ای را در جامعه ایران ایجاد که پیامدهای مختلفی در سیاست داخلی و سیاست خارجی کشور نیز در پی داشت. فهم این تحولات و پیامدهای آن نیازمند درک همه‌جانبه ابعاد و الگوی احتمالی تعامل آنهاست. رهیافت اقتصاد سیاسی با تأکید بر ساخت قدرت و ایدئولوژی سیاسی حاکم، ساخت و سیاست‌های اقتصادی، ماهیت و الگوی تعامل و رابطه نیروهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌تواند مبنای نظری قابل اتکایی برای فهم این تغییر و تحولات و نتایج آن باشد.

ساخت و ایدئولوژی قدرت

جمهوری اسلامی محصول یک انقلاب مردمی بود که در نهایت تغییر ائتلاف حاکم در قدرت و ایجاد ساخت جدید قدرت، ایدئولوژی‌های سیاسی مؤلفه‌های تأثیرگذاری در تعیین جهت‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این دوره بوده‌اند.

ساخت قدرت و ائتلاف حاکم

در این مقطع به‌دنبال تقریباً سه سال کشمکش‌ها و منازعات سیاسی که به درگیری‌های مسلحانه نیز کشیده شد. در نهایت با پیروزی اسلام‌گرایان و سیطره کامل آنها بر ساختارهای قدرت به پایان رسید. بدین ترتیب، «روحانیون انقلابی با بهره‌گیری از پایگاه اجتماعی و بسیج توده‌ای موقعیت خود را تثبیت و ساختار قدرت دولت تئوکراتیک نوین را بنیان نهادند (بشیریه، ۱۳۹۵: ۲۲۸). این نخبگان جدید حکومتی مبادرت به توسعه‌ی نقش و کارویژه دولت نمودند. این امر از طریق درآمدهای ملی و کنترل دارایی‌های خاندان سلطنتی و طبقات اقتصادی وابسته به آن انجام پذیرفت. روند یاد شده قدرت دولت را افزایش و در اجرایی‌سازی اهداف و مطلوبیت‌ها توانا و از قابلیت و تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی برخوردار گردید و دولتی نیرومندتر و بسیج‌کننده‌تر از حکومت سابق پدید آمد (احتشامی، ۱۳۸۵: ۳۶؛ سمیعی، ۱۳۸۶: ۴۴۷).

بدین ترتیب، «انقلاب اسلامی و سپس استقرار حکومت جمهوری اسلامی، رهبری و هژمونی روحانیت را بر قدرت سیاسی نهادینه کرد. به موجب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مناصب عمده‌ی رهبری سیاسی در دست علما و روحانیون قرار گرفت. از سویی دیگر، ولایت امر و امامت امت و رهبری کشور به عهده ولی فقیه عادل، با تقوی و... گذارده شد که بر هر سه قوه‌ی حکومت، ولایت داشت (اصل ۵ قانون اساسی). هم‌چنین به‌منظور کنترل قوانین، از نظر مغایرت آنها با موازین شرع و قانون اساسی و نیز نظارت بر انتخابات و همه‌پرسی‌ها، شورای نگهبان قانون اساسی تشکیل شد. ریاست قوه قضائیه و دیوان عالی و دادستان کل کشور هم ضرورتاً می‌بایست از مجتهدین عادل... باشند» (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۶: ۲۰۱).

بدین ترتیب، در این دوره ائتلافی از نیروهای سیاسی سنت‌گرا با محوریت روحانیت بر قدرت سیاسی فائق شدند و توانستند هژمونی خود را مستقر ساخته و یک ساخت قدرت متمرکز را ایجاد نمایند. این ساخت قدرت ترکیبی از پدرسالاری روحانیت‌محور و دولت عقلایی - حقوقی با وجوهی از دموکراسی دینی به‌همراه برخی از ویژگی‌های دولت‌های متمرکزگرا بود که ارزش‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی طبقه مسلط را در قالب گفتمان انقلابی و با پشتوانه قدرت دولت پشتیبانی کرده و پیش می‌برد (بشیریه، ۱۳۹۴: ۴۸).

بسیج توده‌ای؛ الگوی مشارکت سیاسی

الگوی مشارکت سیاسی در این دوره مبتنی بر مشارکت حداکثری، مردم‌گرایانه و بسیج توده‌ای بود. تحقق این امر به‌واسطه ستایش از ارزش‌های عامه‌ی مردم به‌عنوان هویت ملی و با شعارهای طبقاتی، نمادهای سنتی، فرهنگی، احیای فرهنگ گذشته و تکیه بر اسطوره‌های ایمانی و دینی صورت می‌پذیرفت (مقدم، ۱۳۹۶: ۲۹۹). در واقع دولت جدید با استفاده و پشتوانه ایدئولوژی ارزش‌محور دینی و انقلابی خود بر تقویت سمبل‌ها و ایده‌های مشترک و مردمی، فراقومی و فراطبقاتی چون ملت و امت مسلمان تأکید داشت. همین مسئله در منازعات قدرت در داخل و جنگ و مقابله به دشمن خارجی، زمینه‌های توسعه و گسترش آن را بیش از پیش فراهم کرد. در واقع در چنین جامعه‌ای، الگوی مشارکت مردم‌گرایانه در جهت مصالح کل حکومت و به منظور حمایت از آن از بالا برانگیخته می‌شد؛ و جامعه‌ای که تشنه‌ی ایدئولوژی نجات‌بخش اسلام، بسیج سیاسی و رهبری مذهبی بود و هویت خود را در ایدئولوژی اسلام و مذهب جستجو می‌کرد پایگاه اجتماعی گسترده‌ای برای روحانیون فراهم آورد (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۶: ۱۳۹۶).

بدین ترتیب، نظام سیاسی جدید با احیاء تمرکزگرایی متکی بر جامعه و الگوی مشارکت مردم‌گرایانه، هم در سیاست داخلی و هم سیاست خارجی، با توسل به یک ایدئولوژی بسیج‌گرایانه و مشروعیت‌دهنده و نیز با توجه به وجود تهدید دشمن، ضرورت موجودیت و هویت‌اش در جامعه موجه می‌نمود. بدین ترتیب، تأکید بر اسلام سیاسی و بر شمردن رسالت اسلامی و انقلابی برای نظام و مردم؛ نیز مبارزه با استکبار و امپریالیسم جهانی به‌عنوان عاملان سلطه‌گری و نیروهای مخالف و رقیب در داخل به‌عنوان عامل امپریالیسم و سلطه‌پذیر و مظهر تهدید منافع و موجودیت مردم معرفی شدند (بشیریه، ۱۳۹۴: ۴۱).

ایدئولوژی سیاسی

از منظر ایدئولوژی سیاسی ائتلاف حاکم در این مقطع باید گفت که با ظهور انقلاب اسلامی سنت‌گرایی و تجددستیزی که ریشه در ارزش‌های فرهنگی و دینی از سویی و هم‌چنین تجربه تاریخی نفوذ استعمار در ایران داشت جان تازه‌ای گرفت و به جریان فکری و سیاسی یا گفتمان مسلط تبدیل گردید. این گفتمان، در روند رویدادها مواضع فرهنگی و سیاسی خود را استیلا بخشید و از جمله کنترل و تهذیب اخلاقی جامعه بر حسب معیارهای سنتی و دینی، نظارت همه‌جانبه بر شیوه و سبک زندگی، اعمال اصل‌گرینش عقیدتی در دستگاه‌های مختلف کشوری و سازمان‌های اداری، تقابل با طیف روشن‌فکری سازش‌گرای فرهنگی و فکری جدید، تلاش برای یکسان‌سازی شیوه‌های تفکر و زندگی بر اساس ارزش‌های الهی و مذهبی، نفی لیبرالیسم منحط غربی، ایجاد نوعی پدرسالاری خردمندانه سیاسی و روحانی، ترویج ارزش‌های ایدئولوژیک بر روی رسانه‌ها و دستگاه آموزش عمومی و تأکید بر ولایت فقیه و رهبری کارزمایی پرداخت.

در این نگرش و تلقی سنت‌گرایانه خواست‌های مجموعه طبقات آسیب‌دیده در فرآیند نوسازی و عناصر مختلفی از علائق و منافع روحانیت، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بازار را می‌توان مشاهده کرد. بدین‌سان، وجه سنت‌گرایی جنبش انقلابی در عناصری چون ثبات اجتماعی، عدالت اجتماعی، خودکفایی اقتصادی، استقلال سیاسی، احترام نسبت به سرمایه‌های کوچک، تأکید بر سلسله‌مراتب و نظم اجتماعی و پدرسالاری سیاسی نمایان شد (بشیریه، ۱۳۹۴: ۱۰۵؛ مصلی‌نژاد، ۱۳۹۶: ۲۰۳). با این حال در شکل‌گیری «ایدئولوژی اسلامی» عناصری از فرهنگ ملی و دیدگاه‌های سایر طبقات نیز دخیل بود. استقلال ملی، تقسیم عادلانه ثروت، منابع، مقام و جایگاه ویژه تهی‌دستان از مؤلفه‌های مهم مردم‌گرایی اسلامی به‌شمار می‌رفت و شدیداً صبغه جهان‌سومی داشت و به نحو سازش‌ناپذیری دشمن ابرقدرت‌ها بود» (مقدم، ۱۳۹۶: ۳۲۲)، که وجهه غالب نگرش سیاسی را تشکیل می‌داد.

ساخت و سیاست‌های اقتصادی

ساخت اقتصادی تأثیرات قاطعی بر پویای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارد. بنابراین، شناخت ساخت اقتصادی دولت در ایران از اهمیتی محوری برخوردار است. در این خصوص به دو مسئله ساختارها و نهادهای اقتصادی و سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی پرداخته می‌شود.

دولتی شدن اقتصاد و تضعیف بخش خصوصی

این دوره اقتصاد داخلی دست‌خوش تحول و دگرگونی و بی‌ثباتی شد. چنان‌که «دولت انقلابی مؤسسات بزرگ تولیدی اقتصادی و شرکت‌های بیمه را ملی اعلام کرد و تحت مالکیت دولت قرار داد و اموال مصادره شده تحت مالکیت عمومی و بنیادهای تازه تأسیس قرار گرفت (میلانی، ۱۳۸۰: ۲۲۴).

بدین ترتیب، در این دوره بارزترین وجه و اقدام اقتصادی دولت ملی کردن صنایع تولیدی، شرکت‌ها، مؤسسات بزرگ اقتصادی، بانک‌ها و شرکت‌های بیمه بود که بخش عمده‌ای از آنها در اختیار بنیادهای

تازه تأسیس قرار گرفت (رشیدی، ۱۳۷۲: ۷؛ Behdad, 2000: 102). طبق مقررات ملی کردن‌ها، سهم دولت در صنایع از ۳۹/۵ درصد به ۷۰/۷ درصد افزایش یافت، در حالی که سهم بخش خصوصی از ۴۴/۶ درصد به ۱۳/۴ درصد سقوط کرد. قلمرو تعاونی و صنایع دستی هم‌چنان در ۱۴ درصد ثابت ماند و در واقع بخش خصوصی به صنایع دستی، دادوستدهای کوچک و نیز چند کارخانه‌ی کوچک محدود شد (موثقی، ۱۳۸۵: ۳۲۱).

در مجموع در سال‌های دهه‌ی اول انقلاب و به‌ویژه دوره‌ی جنگ روند و گسترش دولتی شدن اقتصاد را تشدید کرد و نوعی اقتصاد جنگی مبتنی بر مداخلات دولت برای اداره بحران‌های کوتاه‌مدت بود (کارشناس و پسران، ۱۳۷۲: ۱۰). هم‌چنین مداخله دولت در کنترل ارز خارجی، حفظ سیستم نرخ ارزهای مختلف، کنترل نرخ سود و اعتبارات بانکی و کنترل مستقیم قیمت در تعداد زیادی از بازارها، نمونه بارزی از گسترش نقش اقتصادی دولت در این مقطع است (حاتمی، مسعودنیا و نجفی، ۱۳۹۳: ۹۳). با گسترش همه جانبه فعالیت دولت در بخش‌های تولیدی، توزیعی و خدماتی، بخش خصوصی در کشور بیشتر در ضعف و انزوا قرار گرفت و چیزی به نام بخش خصوصی مدرن وجود نداشت جز بخش خصوصی سنتی که به نوعی در درون مجموعه نظام پس از انقلاب قرار داشت و مدافع شکل‌گیری یک اقتصاد مدرن و رقابتی نبود و حیات خود را به بازرگانی و واسطه‌گری گره زده بود» (نیلی، ۱۳۸۲: ۲۶۰).

در نتیجه‌ی این اقدامات و ملی‌سازی مؤسسات و دارایی‌ها باعث شد تا دولت کنترل مستقیم تا ۸۵ درصد از واحدهای تولیدی کشور را در اختیار خود قرار دهد (احتشامی، ۱۳۸۵: ۱۴۸) در مجموع با توجه به آن‌چه که از زمان رژیم قبل در مالکیت دولت بود به‌علاوه بخش‌های از صنایع و بانک‌ها و دیگر مؤسسات اقتصادی که ملی شدند و نیز آن‌چه که در این دوره با سرمایه‌گذاری دولتی انجام گرفت، سهم دولت را در مالکیت اقتصادی به نحو چشم‌گیری تا ۸۰ درصد بالا رفت و بخش خصوصی به شدت تضعیف شد و به حاشیه رفت (Khajepour, 2000: 140؛ غنی‌نژاد، ۱۳۹۶: ۳۸۴).

بدین ترتیب، «دولت اسلامی پس از به قدرت رسیدن، نه تنها اقدامی در جهت کوچک‌تر کردن دولت و نقش آن در اقتصاد نکرد، بلکه حتی با تأسیس نهادهای انقلابی و دخالت مستقیم آنها در اقتصاد و در جابه‌جایی منابع، عملاً حجم و نقش و سهم دولت در اقتصاد روز به روز افزایش یافت. مدل حکومتی شکل‌گرفته پس از انقلاب ایجاب می‌کرد که اقتصاد و تقریباً تمامی منابع مادی جامعه در خدمت اهداف سیاسی و اقتصادی نظام قرار گیرد. بدین ترتیب، با حذف نیروهای بازار در اقتصاد، عملاً به‌حضور نیروهای اقتصاد بین‌الملل نیز در اقتصاد داخلی ایران پایان داد (امیدبخش، ۱۳۸۳: ۲۷۶؛ Amuzegar, 1993: 141). این اقدامات برخاسته از تجربه سیاسی و تضعیف استقلال اقتصادی و رابطه نابرابری اقتصادی بین دنیای مدرن و اقتصادهای توسعه یافته و کشورهای جهان سوم بود که دولت را ناگزیر از مدیریت منابع و صیانت از آنها می‌کرد.

اقتصاد نفت - پایه یا رانتیری

اقتصاد سیاسی دولت رانتیر، دلالت بر تأثیر و غلبه آثار اقتصادی درآمدهای نفتی بر ساختار اقتصادی و به تبع آن روابط دولت و بازار می‌نماید. به عبارت دیگر، اقتصاد رانتی «شکلی از اقتصاد تک محصولی است که در آن فعالیت‌های مرتبط با استخراج و فروش نفت مدار اصلی و جزء غالب ساختار اقتصادی را تشکیل می‌دهد و این مسئله‌ی بهره‌برداری از منابع نفت و عواید حاصل از آن است که تمام بخش‌های مذکور را متأثر می‌سازد» (نوروزی، ۱۳۸۵: ۱۱). بدین ترتیب، درآمدهای اقتصادی خارج از عملکرد بازار و به‌ویژه رابطه‌ی دولت و بازار را تحت تأثیر قرار می‌دهد و توازن در وابستگی متقابل آنها را به هم می‌زند.

عدم دگرگونی ساخت اقتصادی قبلی و استمرار آن در بعد از پیروزی انقلاب در این ویژگی و ساخت اقتصادی به‌گونه‌ای است که می‌توان گفت: «جمهوری اسلامی ایران تغییر قابل توجهی در ساختار رانتی اقتصادی کشور ایجاد نکرد» (احتشامی، ۱۳۸۵: ۱۹۶). بلکه ماهیت رانتی آن نسبت به دولت قبل تشدید و میزان این وابستگی به درآمدهای نفتی بیشتر شد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۱۲۸-۱۲۷). به طوری که در این سال‌ها سهم درآمدهای نفتی از کل درآمدهای دولت، در طی دوره ۸ ساله به‌طور میانگین بیش از ۵۰ درصد بوده است (اقبالی و حلافی، ۱۳۸۴: ۸۱).

برخی از پژوهشگران در تبیین نتایج و پیامدهای اتکای دولت‌ها به درآمدهای حاصل از فروش منابع طبیعی از مفهوم «شبه بازار» بهره می‌گیرند. به معنی نوعی بازار ناقص و تحریف شده که بر پایه تقدم الزامات سیاسی بر قواعد اقتصادی استوار است. این وضعیت به نخبگان قدرت امکان می‌دهد تا سایه مصلحت سیاسی را بر ساحت اقتصادی بگسترانند و از طریق ایجاد یک «اقتصاد دولتی/ شبه‌دولتی غالب»، عملکرد آزاد نیروهای بازار را در درون یک اقتصاد سیاسی دستوری و شبه دستوری محدود سازد. لذا شبه بازار را باید در درجه نخست به‌مثابه یک امر سیاسی و نه امر اقتصادی محض در نظر گرفت (ستاری، ۱۳۹۴: ۳۴-۳۲).

سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی

در این دوره مهمترین سیاست‌های که شامل جهت‌گیری استقلال سیاسی و اقتصادی از غرب و افزایش خودکفایی اقتصادی؛ همچنین بازتوزیع درآمد و ثروت به نفع قشرهای کم‌درآمد جامعه بود تعقیب می‌شد.

راهبرد توسعه اقتصادی

توسعه امری هدفمند در جهت دگرگونی‌های اساسی در ساخت‌های نهادی، اجتماعی، اداری، نگرش‌ها و دیدگاه‌های عمومی مردم است. بنابراین، هر گونه تحول در شکل‌بندی اقتصادی آثار خود را در فرآیندهای کنش گروه‌های سیاسی و اجتماعی منعکس می‌سازد (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۶: ۱۲). انقلاب اسلامی در نوع رابطه‌ای که قبلاً با اقتصاد سیاسی بین‌الملل برقرار شده بود، یک چرخش و تحول اساسی به‌وجود آورد. رهبران انقلابی با انتقاد از استراتژی توسعه اقتصادی شاه، آن را استراتژی توسعه اقتصادی وابسته به تکنولوژی، مدیریت، تجهیزات و بازارهای غرب می‌شمردند و مدعی بودند که سیاست‌های شاه عملاً

منافع ملی کشور و به‌ویژه منافع طبقات محروم را نادیده گرفته و باعث شکاف روزافزون طبقاتی بین فقرا و ثروتمندان گردیده است. از این‌رو، انقلاب اسلامی از دید رهبران انقلاب، یک واکنش فرهنگی در مقابل امپریالیسم غرب و نفی مدل توسعه‌ای بوده که قادر به تأمین منافع اکثریت جامعه نبوده است. لذا از این منظر باید نظامی، بر اساس ارزش‌ها و الگوهای اسلامی و مستقل از فرهنگ غرب و بدون وابستگی به نیروهای اقتصاد سیاسی بین‌الملل ساخته می‌شد (امیدبخش، ۱۳۸۳: ۲۵۶-۲۵۵؛ Amuzegar, 1993: 16). بدین ترتیب، جهت‌گیری‌های توسعه‌ای کشور توأم با نگرش توزیع منابع بین قشرهای مختلف مردم و عدم وابستگی و ارتباط نابرابر با دنیای توسعه‌یافته غربی بود.

از این‌رو، با غلبه این نگرش هر چند در این سال‌ها برنامه‌ای مشخص و مدون برای جهت‌دهی توسعه کشور اجرا نگردید اما در مجموع راهبرد اصلی دولت خودکفایی^۱ بود. دست‌یابی به این راهبرد، از طریق کاهش وابستگی کشور به اقتصاد غرب در چارچوب راهبرد جانشینی واردات صنعتی صورت می‌گرفت» (عظیمی، ۱۳۸۰: ۱۵). اهمیت اتخاذ این استراتژی بیش از آن که اقتصادی باشد، تحت تأثیر ملاحظات سیاسی بود، زیرا این راهبرد «متضمن و مستلزم رشد حجم و گسترش دخالت دولت در اقتصاد و نظارت همه‌جانبه بر بخش خصوصی است. بنابراین، همه فعالیت‌ها و مناسبات اقتصادی در سطح ملی به‌صورت متمرکز و تحت کنترل دولت صورت می‌گرفت، تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی جابه‌جایی سرمایه و سود، انتقال تکنولوژی و جابه‌جایی نیروی کار و تولید، همگی با نظارت و کنترل دولت بوده و در صورت انطباق با اهداف تعیین‌شده توسط آن مجاز بود» (احتشامی، ۱۳۸۵: ۱۹۵)؛ و این برآورده خواست‌ها و منافع هیأت حاکمه و بازتاب ماهیت سیاسی و اقتصادی آن می‌باشد.

سیاست‌های بازتوزیعی

دولت ایران پس از انقلاب با یک فاصله زمانی، مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی را برگزید که به یک معنا می‌توان از آنها به سیاست‌های بازتوزیعی تعبیر کرد (حاتمی، ۱۳۸۷: ۱۱۲). منظور از سیاست‌های بازتوزیعی، دخالت دولت به‌منظور بازتویع کالا و خدماتی است که قبلاً از سوی بازار توزیع شده‌اند یا عموماً باید از سوی بازار توزیع شوند. بدین‌سان، انقلاب اسلامی و به‌ویژه، مرحله اجتماعی آن، خواست‌های بازتوزیعی در ساخت اجتماعی و کارکردهای بازتوزیعی مورد انتظار از دولت رانتهی در ایران را در هم تلفیق نمود» (حاتمی، ۱۳۸۹: ۱۸).

این وضعیت با توجه به مقتضیات جنگ، بر بسیج سیاسی طبقات پایین، سیاست‌های بازتوزیعی و یارانه‌ای رادیکالیسم اقتصادی استوار بود. به‌عبارت دیگر، سیاست‌های بازتوزیعی و یارانه‌محور را باید اول، به‌عنوان بخش ذاتی ماهیت رانتهی دولت در ایران توضیح داد که در آن، دولت طی یک قرارداد ضمنی با مردم در ازای پرداخت پول نفت به اقشار مختلف و به‌ویژه اقشار فرودست، درصدد جلب رضایت سیاسی و اقتصادی آنهاست و به شرکت‌های ناکارآمد دولتی، شبه‌دولتی و تا حدود کم‌تری خصوصی، از بیم

1. self- sufficiency

ورشکستگی و اخراج کارگران و وقوع بحران‌های اجتماعی و سیاسی یارانه می‌پردازد. دوم، این که انقلاب ایران به‌عنوان یک انقلاب چند طبقه‌ای، هم‌چنین داعیه‌دار دفاع از حقوق مستضعفان و محرومان نیز بود. به‌علاوه وقوع جنگ تحمیلی و هجوم گسترده‌ی نیروهای مردمی به جبهه‌ها به‌زودی روشن ساخت که اقشار فرودست شهری و روستایی بدنه‌ی اصلی رزمندگان را تشکیل می‌دهند. از این‌رو، طبیعی بود که حکومت جدید تلاش برای تأمین حداقل معیشت مهم‌ترین پایگاه خود را در کانون سیاست‌های اقتصادی قرار دهد. بنابراین، باید سیاست‌های توزیعی از منظر فشارهای ساختاری اجتماعی نیز نظر کرد و آن را یک استراتژی کلان در دولت ایران تلقی نمود» (دلفروز، ۱۳۹۳: ۲۴۵-۲۴۴).

نیروهای اجتماعی

به‌طور کلی دولت‌ها «پایگاه اجتماعی» گسترده یا محدودی هستند که ضمن تأثیرپذیری از آنها می‌کوشد بر آنها تأثیر بگذارد. ماهیت و میزان و نوع تعامل این نیروهای اجتماعی میزان و درجه تأثیرگذاری متقابل رو مشخص می‌کند.

ماهیت نیروهای اجتماعی

در خصوص ساختار، طبقات و نیروهای اجتماعی مؤثر در انقلاب باید گفت که رویداد انقلاب خود تغییرات مؤثری در جابه‌جایی و کنش‌گری نیروهای اجتماعی بر جای گذاشت که منشاء ظهور صورت‌بندی جدیدی از نیروهای اجتماعی و افزایش ظهور و بروز آنها در سیاست و دولت بود. در وهله اول با وقوع انقلاب و رویدادی بعدی آن طبقه مسلط دوره‌ی حاکمیت پهلوی از دارایی‌های صنعتی، مالی، بازرگانی‌شان خلع ید شدند. در این رویداد قدرت سیاسی و اقتصادی از خاندان پهلوی و بورژوازی بزرگ (صاحبان صنایع، سرمایه‌داران و زمین‌داران سرمایه‌دار) به طبقه خرده بورژوا منتقل گردید (مقدم، ۱۳۹۶: ۳۲۶). همین مسئله و تغییرات ناشی از آن زمینه برای ایفای نقش گروه‌هایی فراهم شد که در شکل‌بندی قدرت اقتصادی ایران در دوران شاه نقش مؤثر و تعیین‌کننده‌ای نداشتند. به این ترتیب، گروه‌های اقتصادی وابسته به خرده بورژوازی تجاری تلاش کردند تا سهم خود را از قدرت و امکانات اقتصادی ایران بعد از پیروزی انقلاب افزایش دهند. در این دوران گروه‌های اقتصادی پراکنده، زیر مجموعه نیروهای سیاسی حکومت قرار گرفتند» (احتشامی، ۱۳۸۵: ۱۴۷).

با این وضعیت در توصیف جایگاه و ماهیت نیروهای اجتماعی مؤثر در انقلاب و بعد از آن می‌توان گفت: «صورت‌بندی نیروهای اجتماعی بعد از انقلاب در ایران در چارچوب تقابل نیروهای مربوط به صورت‌بندی سرمایه‌داری، طبقات و شئون مربوط به صورت‌بندی غیرسرمایه‌داری و گرایش‌های مذهبی، یا توسعه سرمایه‌داری تجاری، اقتصاد دولتی، پول نفت، توسعه دیوان‌سالاری و بسیج توده‌ای، بنیادهای خیریه، بی‌ثباتی سیاسی، دخالت و دشمن خارجی شکل تازه‌ای به خود گرفت. شکاف‌های اجتماعی جدید باعث شد تا پس از انقلاب روحانیت، بازار و خرده سرمایه‌داری سنتی برای تأثیرگذاری بر ساخت سیاسی در مقابل سرمایه‌داری صنعتی وابسته، فن‌سالاران و روشن‌فکران غیرمذهبی قرار گیرند. تحولات اقتصادی

و اجتماعی ایران بعد از انقلاب، حاصل مناسبات ماقبل سرمایه‌داری و آمیختگی آن با نظام سرمایه‌داری و پذیرفته نشدن سرمایه‌داری از نظر آموزه‌های اسلام است. بنابراین، تکیه بر هویت مذهبی و عوامل نهادی مالکیت، کلید شناخت ساختار اجتماعی و تحولات سیاسی بعد از انقلاب است» (کولایی و شکوه، ۱۳۹۰: ۲۹۰). لذا از منظر پیوستگی علایق این نیروهای اجتماعی می‌توان گفت: «در انقلاب اسلامی به اقتضای ساختار اجتماعی و در عکس‌العمل به تهدید جدی بنای اعتقادی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی طبقات سنتی و ریشه‌دار ایران، ایدئولوژی انقلابی در بستر اجتماعی طبقات سنتی و مطابق ارزش‌ها، اعتقادات و آرمان‌های آنها توسط روحانیون تکوین یافت و ارائه شد» (بهشتی سرشت و صابری، ۱۳۸۸: ۸۷).

رابطه دولت و نیروهای اجتماعی

روابط دولت، طبقات اجتماعی و جامعه مدنی، نوع نظام سیاسی را بازتاب می‌دهد. از این‌رو، واقعیت این مناسبات در این دوره می‌تواند به فهم ماهیت دولت و نتایج آن در سیاست‌های دولت کمک کند. در واقع تمرکز دولت ایران به لحاظ ساخت اقتصادی (اقتصاد دولتی و دولت رانتیری) و تمرکز قدرت سیاسی در کنار تأثیرپذیری شدید انقلاب ایران از ایدئولوژی چپ، دولت پسانقلابی را از ماهیت ضدسرمایه‌دارانه و بازتوزیعی بسیار قوی برخوردار ساخت و همین امر تأثیر قاطعی بر نوع رابطه دولت با طبقات بر جای گذاشت به طوری که دولت توانست استقلال خود را از طبقات حفظ کند و آنها را به خود وابسته سازد (دلفروز، ۱۳۹۳: ۲۸۱). در واقع حکومت با کنترل فزاینده‌ای که بردارنده‌های رانتی پیدا کرد، به بزرگترین نهاد سرمایه‌دار و اشتغال‌زا تبدیل شد. و نیز با دارا بودن قدرت سیاسی و اقتصادی و کنترل همه‌جانبه‌ی اقتصادی و سیاسی که پدید آورد، روابط طبقاتی را دگرگون کرده و طبقات را از طریق ایجاد اشتغال و توزیع رانت به خود وابسته نموده تا جایی که توزیع رانت نفتی توسط دولت، سرمایه‌دار خصوصی را عمدتاً غیرملی و غیرتولیدی و وابسته به دولت نمود و دولت به دولتی فراطبقاتی تبدیل شد (پروین و تقوی، ۱۳۸۱: ۱۷۳).

بدین ترتیب، انقلاب اسلامی به موازات دگرگونی‌های وسیع و دامنه‌داری که در ابعاد مختلف حیات سیاسی و اجتماعی جامعه ایران پدید آورد، سیاست خارجی کشور را نیز دست‌خوش تحولاتی ژرف و بنیادین ساخت. به عبارت بهتر، حدوث تغییرات در صحنه سیاست داخلی جامعه، در سیاست خارجی نیز بازتاب یافته و به صورت گسست و گونه‌ای جابه‌جایی پارادایمی، در الگوی کنش سیاست خارجی ترجمه شد. به گونه‌ای که به الگوی کنش غالب از گرایش به اتحاد و ائتلاف با غرب به سمت ائتلاف‌زدایی و کناره‌گیری از هم‌پیمانی با قدرت‌های غربی، به‌ویژه ایالات متحده، در جهت ضدیت و ستیز با هنجارها و نهادهای جامعه بین‌المللی مستقر و ساختار قدرت حاکم بر آن، که ناعادلانه تلقی می‌شد، تغییر مسیر داد (نوروزی، ۱۳۸۳: ۱۹۹). بنابراین، از منظر اقتصاد سیاسی، چنان‌که اشاره شد، سیاست خارجی به‌عنوان یک کنش دولتی برآمده از ماهیت دولت متشکل از ویژگی‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متعامل آن است. از این‌رو، در چارچوب تحلیل اقتصاد سیاسی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این

این دوره، چنان‌که در عناصر شکل دهنده سیاست خارجی خود را نشان داده، محصول تعامل چند سویه نیروهای مختلف اجتماعی و سیاسی است.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

مهم‌ترین ویژگی جهت‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی در این دوره شامل شالوده‌شکنی نظم و وضع موجود جهانی، کفر ستیزی و محو نظام‌های مستکبر و الحادی در سطح بین‌الملل، به حاشیه راندن ملاحظات اقتصادی در روابط خارجی، نفی هر نوع آراء و افکار و تکاپوی مادی‌گرایانه و ملی‌گرایانه، ضرورت صدور انقلاب اسلامی و حمایت از مستضعفین و نهضت‌های ضدامپریالیستی جهان، جایگزین کردن واحد «امت» به جای «ملت» بود (تاجیک، ۱۳۸۳: ۲۵). بدین ترتیب، جمع‌بندی مهم‌ترین نمودها و عناصر تشکیل‌دهنده جهت‌گیری تجدیدنظرطلبانه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این مقطع را می‌توان شامل اسلام‌گرایی، جهان سوم‌گرایی، مخالف با نظم بین‌المللی نابرابر موجود، خودبستگی اقتصادی و استقلال‌گرایی نام برد. در واقع از منظر اقتصاد سیاسی این عوامل و عناصر تشکیل‌دهنده سیاست خارجی بازتاب تعامل نیروهای اجتماعی و رابطه آن با دولت، کیفیت ساخت قدرت و نهادها و ایدئولوژی سیاسی و نیز ساختار اقتصادی و برنامه‌هایی بوده است.

اسلام‌گرایی

یکی از مهم‌ترین جلوه‌ها و عناصر شکل‌دهنده به سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دهه ۱۳۶۰، اسلام‌گرایی بود. وجه یا عنصر اسلام‌گرایی «تنها منبع و عنصر قوام‌بخش هویت ایرانی را «اسلامیت» تصور می‌کند و هیچ نقش را برای ملیت و ایرانیت قائل نیست. زیرا در این دیدگاه ملیت و ملت هیچ اعتباری ندارد. جمهوری اسلامی نیز به‌عنوان یک «دولت اسلامی» تنها دارای هویت اسلامی است که کارکردها، وظایف و مسئولیت‌های آن را در عرصه بین‌المللی را تعیین و تعریف می‌کند. بر این اساس «امت» به‌معنای مجموعه مسلمانانی که دین و ایمان مشترک دارند، «جایگزین ملت» می‌شود. بنابراین، دولت و حکومت اسلامی در قبال حقوق و منافع همه مسلمانان به‌مثابه شهروندان جامعه اسلامی و مصالح امت اسلامی مسئول و مکلف است. از این‌رو، جمهوری اسلامی برای تأمین منافع و مصالح امت اسلامی در سیاست خارجی خود باید از این اصول و ارزش‌هایی همانند نفی سبیل یا سلطه‌ناپذیری، کسب و تدارک قدرت، برادری اسلامی، جلب دوستی غیرمسلمانان یا تألیف قلوب، دعوت به اسلام، وجود سیاسی جهان اسلام، جهاد تدافعی برای استقرار اسلام در جهان و تشکیل جامعه آرمانی و حکومت عدل واحد جهانی پیروی کند. بدین ترتیب، این باور فکری یا ایدئولوژی در تعامل با سایر بازیگران و محیط بین‌المللی انتظارات و رفتارهای خاصی را ایجاب می‌کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶: ۱۳۲-۱۲۸).

این برداشت از اصول و اهداف سیاست خارجی تلاش برای ایجاد اتحاد اسلامی و وحدت ملت‌های مسلمان رسالت و مأموریتی فراملی بود. این رسالت فراملی انقلاب اسلامی و مسئولیت جمهوری اسلامی

به‌عنوان رهبر و مرکز جهان اسلام، ایجاب می‌کرد که اتحاد اسلامی و وحدت مسلمانان در اولویت سیاست خارجی قرار می‌گیرد. از این‌رو، در طول این دوره، رهبر انقلاب اسلامی و سایر مسئولان جمهوری اسلامی، وحدت اسلامی را یک هدف سیاست خارجی تعیین کردند» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۳۵۱).

جایگاه و اعتبار بخشیدن به عنصر اسلام‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی در قانون اساسی و گفتار رهبران انقلاب مورد تأکید قرار گرفته است. چنان‌که «بند ۱۶ اصل سوم قانون اساسی، دولت جمهوری اسلامی را ملزم به توسعه و تحکیم برادری اسلامی می‌کند و دولت جمهوری اسلامی را موظف به «تنظیم سیاست خارجی بر اساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان می‌کند» (قانون اساسی، ۱۳۹۳: ۸۱). و در اصل یازدهم نیز آمده است: به حکم آیه‌ی کریمه: *إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ*. این (پیامبران بزرگ و پیروانشان) همه امت واحدی بودند (و پیرو یک هدف)؛ و من پروردگار شما هستم؛ پس مرا پرستش کنید (انبیاء: ۹۲).

همه‌ی مسلمانان یک امتند و دولت جمهوری اسلامی موظف است سیاست کلی را بر پایه‌ی ائتلاف و اتحاد ملل قرار و کوشش پیگیر آورد تا وحدت سیاسی اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد» (قانون اساسی جمهوری اسلامی، ۱۳۹۳: ۸۴). هم‌چنین در اصل یک‌صد و پنجاه و دوم بر «دفاع از حقوق همه مسلمانان» تأکید شده است. در سخنان رهبران انقلاب بارها به وحدت جهان اسلام بر می‌خوریم. امام خمینی(ره) در جمع یک هیئت لیبیایی می‌گوید «من همیشه سعی‌ام بر این بوده است که مسلمین ید واحده باشند بر اعداء» این ید واحده در برابر جبهه کفر فرض می‌شد. چنان‌که هاشمی رفسنجانی در یکی از خطبه‌های نماز جمعه می‌گوید: «ما به جبهه کفر باید حسابمان را جدا کنیم... راه اسلام این است که این سوره‌ای که الان قرائت می‌کنم توجه شود. که جبهه اسلام باید علیه کفر که امروز از آمریکا تا منافقین، طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند، متحد شود... آنها یک طرف و ما هم یک طرف» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۹).

بدین ترتیب، «سیاست خارجی امت‌گرا به جای سیاست خارجی ملی‌گرا مهم‌ترین تأثیر پیروزی انقلاب اسلامی در سیاست خارجی این کشور بود. به‌عبارت دیگر، انقلاب اسلامی به‌عنوان یک انقلاب مبتنی بر آرمان‌های بلند اسلامی، موجب شد سیاست خارجی از چارچوب دولت - ملت به چارچوب دولت - امت منتقل شود و دولت جمهوری اسلامی ایران خود را منادی و پرچم‌دار سربلندی و عظمت اسلام و امت اسلامی قلمداد کند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۷: ۳۳۳). از این‌رو، اسلام‌گرایی به مهم‌ترین عنصر سازنده سیاست خارجی در این مقطع تبدیل و خود را به‌صورت‌های مختلف نمایان ساخت.

جهان سوم‌گرایی

جهان سوم‌گرایی یکی دیگر از عناصر تعیین‌کننده سیاست خارجی جمهوری اسلامی بوده است. در واقع «با قدرت‌یابی انقلابیون و حزب جمهوری اسلامی توجه به جهان سوم و آنچه مستضعفین نامیده می‌شد، افزون شد» (ارغوانی پیرسالامی، ۱۳۹۴: ۱۱). این عنصر در عمل ماهیتی ضداستعماری، ضدامپریالیستی و

ضدهژمونیک داشت. در نتیجه مخالف وضع و نظم سیاسی - اقتصادی بین‌المللی موجود بوده و درصدد اصلاح و تعدیل آن در جهت نیل به نظم و وضع مطلوب برای تأمین منافع کشورهای جهان سوم است. در این رویکرد سازوکارهای نظم بین‌المللی از قدرت‌های بزرگ گرفته تا نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای ناعادلانه، ظالمانه و متناسب با منافع یک اقلیت کوچکی است که از استثمار و چپاول دیگر کشورها هیچ ابایی ندارند و نظام بین‌الملل نظامی سلطه‌جویانه است (محمدی، ۱۳۸۷: ۱۲۳).

در نتیجه با نمود یافتن این عنصر در سیاست داخلی به‌عنوان رویکرد به مسائل جهان لاجرم سیاست خارجی جمهوری اسلامی نیز باید در مسیری قرار می‌گرفت تا با همراهی دیگر کشورهای منتقد نظم بین‌المللی زمینه‌ساز بین بردن این نظم را فراهم کنند (ارغوانی پیرسلامی، ۱۳۹۴: ۱۷). مهم‌ترین اصول و اهداف جهان سوم‌گرایی یا عدم تعهد عبارتند از: عدالت بین‌المللی، توسعه اقتصادی، برابری عملی کشورها، استقلال و آزادی عمل، عدم وابستگی به بلوک‌ها و قدرت‌های بزرگ، اصلاح یا تعدیل یا تغییر قوانین، هنجارها، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، احترام به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشورها، همکاری مثبت بین‌المللی، عدم شرکت در اتحادهای نظامی و واگذاری پایگاه نظامی به قدرت‌های بزرگ، مبارزه با استعمار و نژادپرستی و... مبارزه با توسعه‌نیافتگی و انترناسیونالیستی جهان سومی (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۳-۱۳۳). چنان‌که پیش‌تر اشاره شد مخالفت با رویکردها سیاسی و اقتصادی مسلط و مستقر که جهان توسعه‌یافته را عامل استعمار و استثمار می‌دانست بخشی از ایدئولوژی حکومت نو پدید و ارزش سیاسی و ایدئولوژیک آن بود.

این رویکرد در قانون اساسی بازتاب یافته بود به‌طوری‌که در قانون اساسی، حمایت از مستضعفین در مبارزه آنها علیه مستکبرین است که این همانا جهان‌گرایی^۱ و امت‌گرایی ایرانیان متأثر مکتب اسلام سیاسی از یک سوی و ایدئولوژی‌های سیاسی جهان سوم‌گرایانه‌ی ضداستعماری جهانی از سوی دیگر را نشان می‌دهد. هم‌چنین در اصل یکصد و پنجاه و چهارم قانون اساسی آمده است. جمهوری اسلامی سعادت انسان را در کل جامعه بشری آرمان خود می‌داند و استقلال، آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین، در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر، از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند. در بند ۱۶ اصل سوم قانون اساسی نیز «تنظیم سیاست خارجی بر اساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان آمده است (حاجی یوسفی، ۱۳۸۷: ۳۲۳-۳۲۲). در اصل یکصد و پنجاه و چهارم آن از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه جهان حمایت به‌عمل می‌آورد. «بدین‌ترتیب، از ابتدای انقلاب اسلامی، اقتصاد و سیاست خارجی ایران به طرف جهان سوم، کشورهای در حال توسعه و فاصله گرفتن از کشورهای غربی و نگاهی بومی و داخلی به اقتصاد ملی متمایل گردید» (سریع‌القلم، ۱۳۸۸: ۳۰).

مخالفت با نظم موجود بین‌المللی

یک عنصر اساسی دیگر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مخالف با نظم بین‌الملل موجود و یا تلاش برای تغییر آن بوده است. در واقع با غلبه راهبرد تجدیدنظرطلبی از اول دهه ۱۳۶۰، که از آن با عنوان عدم‌تعهد انقلابی نیز یاد شده است و ماهیتی ایدئولوژیک داشت و بسیار فراتر از سیاست موازنه منفی می‌رفت در سیاست خارجی غلبه پیدا کرد. این سیاست که نمود آن در رویکردهای جنبش عدم‌تعهد دیده می‌شد متضمن و مستلزم نفی وضع موجود و نظم بین‌المللی موجود و تلاش برای تغییر فوری و فاحش آن به‌منظور استقرار نظم مطلوب است. از این منظر بنیادهای نظم بین‌المللی و نظام دوقطبی غیرعادلانه تلقی می‌شد که جمهوری اسلامی باید برای برهم زدن و دگرگونی آن جهت جایگزینی نظم مطلوب تلاش نماید. از این‌رو، در چارچوب این راهبرد، علاوه بر نفی و رد هرگونه وابستگی و تعهد به ابرقدرت‌ها و مراکز قدرت جهانی، نظم و نظام بین‌المللی و مبانی آن نیز نفی می‌گردد. فراتر از این باید به مقابله و مبارزه با نظام سلطه و سیاست‌های استکباری ابرقدرت‌ها به‌عنوان مظهر این سلطه‌جویی برخاست. بنابراین، در این مقطع جهت‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی در چارچوب اصل نه شرقی نه غربی یا سیاست مکتبی بر پایه مواجهه متوازن با دو ابرقدرت استوار است» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۳۳۷). این وجه و بعد از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بارزترین نمود و یا مهم‌ترین عنصری است که موقعیت مواضع آن را در نظام بین‌المللی نشان می‌دهد.

بدین ترتیب، گفتمان انقلاب در عرصه سیاست خارجی، به‌مثابه یک «پادگفتمان» نسبت به گفتمان مسلط جهانی جلوه‌گر شد. سوبه‌های اصلی این پادگفتمان عبارت بودند از: - شالوده‌شکنی و واسازی نظم و وضع موجود و ایجاد نظم جهانی اسلامی؛ - جایگزینی واحد «امت» به جای «دولت - ملت»؛ صدور انقلاب؛ - اتخاذ سیاست موازنه منفی در مقابل دو ابرقدرت غرب و شرق؛ - به حاشیه راندن ملاحظات اقتصادی در روابط خارجی؛ - انقلاب جهانی، - سیاست خارجی مواجهه‌جویانه. چنین رویکردی که ریشه در ایدئولوژیک شدن فرهنگ سیاسی و به تبع کردار و رفتار سیاسی، ایرانیان بعد از انقلاب داشت، دگرگونی ژرفی را در سامان نظم جهانی و محیط‌های ملی و فراملی ایران موجب گشت و دگرگشتگی رادیکالی را برای این کشور به ارمغان آورد» (تاجیک، ۱۳۸۲: ۶۵).

رویکرد ایران به سازمان‌های بین‌المللی و به‌ویژه سازمان ملل نیز در ذیل این نوع نگاه به نظم بین‌المللی قرار داشت و معطوف به تجدیدنظر در ساختار و سازوکارهای این نهادهای بین‌المللی بود. چرا که این نگاه و اعتقاد وجود داشت که این سازمان‌های بین‌المللی کارآمد نبوده و در راستای منفعت قدرت‌های بزرگ تنظیم شده و در واقع ابزار دست قدرت‌های بزرگ و نهاد مشروعیت‌ساز، اعمال سلطه و نفوذ آنها بر دیگر کشورها هستند. بنابراین، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی این نگرش غلبه یافت و همواره بر ماهیت استکباری سازمان ملل متحد تأکید می‌شد. تعامل معدود ایران با این سازمان‌ها در این دهه نمونه آشکار برتری نگاه بدبینانه معطوف به تغییر و اصلاح این سازمان‌ها بوده است (ملکی و بابایی، ۱۳۹۱: ۱۵۹-۱۶۲). بدین ترتیب، در این دوره سیاست خارجی با جهت‌گیری تجدیدنظر در ساختار و نظام

بین‌المللی قوام یافت. این نوع نگاه و رویکرد در مقابل شرایط مستقر بین‌المللی ریشه در تحولات و تغییراتی داشت که با وقوع انقلاب اسلامی جامعه و عرصه سیاست در ایران را دست‌خوش جابه‌جایی در نیروهای سیاسی حاکم و ارزش‌های آن کرد.

خودبستگی اقتصادی

اقتصاد بسته و متمرکز دولتی جمهوری اسلامی در دهه‌ی اول انقلاب، به چند صورت سیاست خارجی آن را تحت تأثیر قرار داد. اول، نقش و اهمیت اهداف و منافع اقتصادی و رفاهی در سیاست خارجی کاهش یافت. دوم؛ به علت کنترل کامل دولت بر اقتصاد و عدم شکل‌گیری بخش خصوصی، آنها نقش بسیار ضعیفی در سیاست‌گذاری خارجی ایفا کردند. سوم، نظام اقتصادی ارشادی و دولتی به تقویت راهبرد و جهت‌گیری انزواگرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی کمک شایان توجهی نمود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۱۰۶). علاوه بر این وقوع جنگ تحمیلی و تنگناهای اقتصادی و تحریم و محدودیت‌های مختلف که از طرف کشورهای غربی نسبت به جمهوری اسلامی ایران اعمال می‌شد، توجه به خوداتکایی و بی‌نیازی یا کاهش نیازهای اقتصادی به دنیای خارج را تشدید کرد. در واقع، علاوه بر مبانی و اصول و ارزش‌های اسلامی که تلقی‌ها و برداشت‌های اسلامی از اقتصاد ارائه می‌داد از بُعدی دیگر «مبانی فکری اقتصاد خارجی انقلاب اسلامی ریشه در تفکرات چپ و رادیکالی تئوری‌های توسعه نیافتگی داشت و امپریالیسم و استعمار را عامل عقب‌ماندگی و بدبختی جامعه ایران می‌دانست، تحقق اهداف خود را در قطع تقریباً کامل روابط وابستگی گذشته با غرب می‌دانست و درصدد بود تا کلیه آثار مدرنیسم و سلطه فرهنگی غرب را که در جامعه ایران رسوخ کرده بود بر طرف کند. در این میان یکی از اساسی‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین زمینه‌ها، نوع رابطه‌ای بود که مدل توسعه ایران با نیروهای اقتصادی و سیاسی غرب برقرار کرده بود. انقلاب اسلامی، ایران را از مدار توسعه وابسته به غرب خارج ساخت و به تدریج تمامی ارتباطاتی که پیرامون این مدار برقرار شده بود را قطع کرد (امیدبخش، ۱۳۸۳: ۲۵۷).

در واقع الگوی توسعه درون‌گرا که در این مقطع غالب شد بر خودکفایی و خوداتکایی اقتصادی-تکنولوژیک استوار بود «با اتخاذ این مدل، کشور تلاش می‌کند بدون استفاده از امکانات و منابع خارجی و بین‌المللی، با بکارگیری بهینه منابع داخلی و ملی به رشد و توسعه اقتصادی دست یابد. در اثر منطق استقلال‌طلبی این الگو و بدبینی و سوءظن آن به نظم اقتصادی بین‌المللی و ماهیت سلطه طلب و ناعادلانه نظام اقتصادی سرمایه‌داری جهانی، مناسبات اقتصادی با جهان خارج و پیوند با بازار بین‌المللی به حداقل ممکن کاهش می‌یابد. به‌ویژه روابط با نظام سرمایه‌داری تقلیل می‌یابد و هیچ‌گونه کمک و سرمایه خارجی پذیرفته نمی‌شود. تجارت و سرمایه‌داری خارجی، جابه‌جایی سرمایه و سود، انتقال فناوری و جابجایی نیروی کار و تولید نیز با نظارت و کنترل دولت بوده و در صورت انطباق با اهداف تعیین شده توسط آن مجاز می‌باشد. بنابراین، اتخاذ این مدل توسعه، نقش زیادی در انزواگرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایفا کرد. انتخاب الگوی توسعه جایگزینی واردات در دهه اول انقلاب یکی از عوامل

مؤثر در عدم گسترش روابط با کشورهای پیشرفته صنعتی بود» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۲۴۰). این گزاره که اولویت‌ها و ترجیحات هدف‌گذاری شده در سلسله مراتب اهداف سیاست خارجی برآیندی از مناسبات سیاسی و اجتماعی بوده و ریشه در ماهیت حکومت دارد، اعتبار و جایگاه این عامل اقتصادی در سیاست خارجی مشخص می‌کند. تأکید بر این گزاره در قانون اساسی که آنچه جمهوری اسلامی را از دیگر کشورها متمایز می‌کند ماهیت عقیدتی سیاست خارجی آن است، ناگزیر به معنای اعتبار ارجح آن بر سایر مقولات و اهداف ملی است. ماهیت قدرت در جمهوری اسلامی بر اساس منافع سرمایه‌داری و دفاع از تولید و ثروت ملی و یا توسعه تجارت و فناوری نیست؛ بلکه مبتنی بر اصول عقیدتی نشأت گرفته از انقلاب اسلامی است (سریع‌القول، ۱۳۸۸: ۳۳). این نوع سیاست خارجی مصالح اقتصادی را در اولویت و ارجحیت‌های چندم سیاست خارجی بعد از ملاحظات سیاسی و عقیدتی وارد کرده و آن را در مراتب بعدی پیگیری قرار می‌داد.

همین مسئله یعنی اهمیت و اعتبار و جایگاه اقتصاد در سیاست خارجی در قانون اساسی جمهوری اسلامی بازتاب پیدا کرده است. چنان‌که تلقی از اهمیت و اعتبار مسائل اقتصادی ذیل اولویت‌های سیاسی تعریف شده و تابع ملاحظات آن قرار می‌گیرد. نظر به برخی از اصول قانون اساسی نیز همین را به وضوح نشان می‌دهد. در اصل هشتماد و یکم آن آمده است: «دادن امتیاز، تشکیل شرکت‌ها و مؤسسات در امور تجاری، صنعتی، کشاورزی، معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است» و هم‌چنین در اصل هشتماد و دوم، استخدام کارشناسان خارجی از طرف دولت را ممنوع می‌کند، مگر در موارد ضرورت که با تصویب مجلس شورای اسلامی مشروعیت پیدا می‌کند. هم‌چنین تأکید بر اصل خودکفایی و رهایی از وابستگی در بند ۹ اصل چهل و سوم قانون اساسی مورد تأکید قرار گرفته است. بدین ترتیب، با پشتیبانی و مدیریت دولت و اتکای به درآمدهای نفتی در این مقطع استراتژی جایگزینی واردات تعقیب گردید. این رویکرد منافع سیاسی و اقتصادی نخبگان سیاسی را تأمین می‌کرد به طوری که هم مانعی بر سر راه قدرت یافتن یک بخش خصوصی بود و هم امکان مخاطره‌جویی‌های بیشتری را در سیاست خارجی فراهم می‌کرد.

استقلال‌گرایی

برداشت ایران از نگرانی‌های محیطی و تاریخی مداخله خارجی تا حدی باعث تکامل نظریه «توازن منفی» که در برخی مواقع اساسی سیاست خارجی ایران پیش و پس از انقلاب را تشکیل می‌دهد، شده است. همین دیدگاه‌ها مبارزه‌ی سرسختانه‌ی ایرانیان برای استقلال سیاسی و اقتصادی از قدرت‌های خارجی را شکل داده است. بدین ترتیب، یکی از اصلی‌ترین شعارهای انقلاب، «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بود که به عمد استقلال را پیش شرطی برای هدف دیرینه‌ی آزادی قرار داده است. کسب حاکمیت و کنترل سرنوشت ایران به مدت چندین دهه آرزوی مردم و نخبگان بوده است. شعار دیگر انقلاب که به همان اندازه مهم بود «خودکفایی» بود که به خواست ریشه‌دار کشور برای کاهش وابستگی اقتصادی به قدرت‌های اقتصادی خارجی اشاره داشت. بدین ترتیب، دولت‌های ایران یکی پس از دیگری

راهبرد جایگزینی واردات را دنبال کرده‌اند. «بی‌شک در دوران پس از انقلاب اسلامی «استقلال» مفهوم غالب سیاست خارجی جمهوری اسلامی بوده و کلیدی‌ترین تأثیرات را در شکل‌دهی به رفتار سیاست خارجی کشور بر جای گذاره است. وجهی از این استقلال در حوزه تعاملات اقتصادی خارجی بروز و ظهور یافته و به گفتمان خودکفایی اقتصادی که در همه ادوار پس‌انقلاب مسلط بوده شکل داده است. دریافتی که در همه این سال‌ها از مفهوم استقلال وجود داشته را می‌توان به معنای استقلال از کانون‌های قدرت و ثروت تعبیر کرد و نه به معنای عام. این دریافت از استقلال باعث شد تا خودکفایی به محور اقتصاد سیاسی ایران تبدیل شود و در طیف وسیعی از حوزه‌ها تلاش‌های وسیعی در راستای تحقق آن صورت گیرد. به‌گونه‌ای که در تمامی این سال‌ها ایجاد تصویر کشوری مستقل، مهم‌ترین دغدغه سیاست خارجی بوده است» (معاونت پژوهش‌های سیاسی-حقوقی، ۱۳۹۴: ۱۳). در واقع، «جمهوری اسلامی از همان ابتدا با اتخاذ سیاست «نه شرقی، نه غربی» بر استقلال خویش از قدرت‌های خارجی تأکید کرد. با این حال استقلال طلبی جمهوری اسلامی بیش از اینکه در خدمت توسعه اقتصادی باشد، با هدف دستیابی به آرمان‌های اسلامی-سیاسی انقلاب تعریف شد» (قنبرلو، ۱۳۹۲: ۱۴۸).

وجهی از این نگاه در سیاست خارجی در قانون اساسی بازتاب یافته است چنان‌که در اصل یکصد و پنجاه و دوم قانون اساسی بر استقلال همه جانبه کشور تأکید شده است و بر اساس اصل یکصد و چهل و ششم «استقرار هر گونه پایگاه نظامی خارجی در کشور هر چند به‌عنوان استفاده صلح آمیز باشد، ممنوع است». و اصل یکصد و پنجاه و سوم هر گونه قراردادی که موجب سلطه بر بیگانه طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد، ممنوع است. همچنین بررسی سخنان رهبران و مقامات نظام نشان می‌دهد که استقلال‌جویی سیاسی و اقتصادی و مبارزه با دخالت‌های بیگانگان یکی از محورهای اساسی سیاست خارجی بوده است. چنان‌که امام خمینی(ره) در این خصوص می‌فرماید: «ما با هیچ یک از ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها سازش نداریم، نه تحت سلطه آمریکا می‌رویم و نه زیر بار شوروری». این بیان گویای امام خمینی(ره) در زمینه و بستری از واقعیت‌های تاریخی و سلطه‌گری قدرت‌های بزرگ بر جوامع اسلامی و تاریخ معاصر ایران استوار بود که در شعارها و خواست‌ها و مطالبات نیروهای اجتماعی و سیاسی انقلابی که بر آرمان استکبارستیزی و نفی سلطه‌پذیری بیگانگان اصرار داشتند متجلی می‌شد.

بدین ترتیب، توجه به مسئله استقلال و نفی وابستگی به شرق و غرب در سخنان رهبر انقلاب بازتاب می‌یابد. از مصادیق این استقلال از دیدگاه امام می‌توان به مبارزه و ایستادگی ملت در برابر قدرت‌های زمان و وابستگی خارج و داخل آنها و عدم اتکاء به یکی از قطب‌های شرق و غرب و پیمودن صراط مستقیم اشاره کرد. مؤید این نکته سخنان امام خمینی(ره) است که می‌گویند: «باید این تفکر را که از خارج چیز وارد کنیم، از سر بیرون کنیم». همین‌طور امام خمینی(ره) وابستگی اقتصادی و نظامی به خارج را موجب تلف شدن ذخایر ملی توسط قدرت‌های مجهز و عدم استفاده از این قدرت خدادادی می‌داند و در این رابطه مسئولان را از استخدام مستشاران خارجی برحذر می‌دارند که موجب اتکاء به دیگران می‌شود (خواججه سروی، ۱۳۸۷: ۲۲۱-۲۲۱). بنابراین، استقلال‌خواهی با نگاهی بدبینانه گرایش به محدود کردن

تعامل نیروهای خارجی و به‌ویژه آن‌چه که در پیوند با ابرقدرت‌های شرق و غرب قرار می‌گرفت داشت. از این رو، سیاست خارجی نیز در جهت داشتن حداکثر آزادی عمل از مناسبات سیاست قدرت‌های بزرگ سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی می‌شد.

نتیجه‌گیری

این مقاله در صدد پاسخ به این پرسش بود که سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دهه‌ی ۱۳۶۰، چگونه شکل گرفته است و مبتنی بر چه چارچوبی می‌توان آن را تحلیل و تبیین کرد؟ در پاسخ این فرضیه مطرح شد که شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی در این مقطع محصول تعامل متقابل نیروهای مختلف اجتماعی، قدرت سیاسی و ساختار اقتصادی کشور در یک وضعیت متعامل است که بر اساس رهیافت اقتصاد سیاسی قابل تحلیل است. بدین ترتیب، دولت موجودیتی مستقل و انتزاعی نیست، بلکه برآیندی از تعاملات منافع و علایق مختلف جامعه است و همین ویژگی‌ها نیز در قالب ارزش‌ها و کنش‌های دولت در سیاست خارجی منعکس می‌شوند. پس شناخت آن نیازمند شناخت ماهیت دولت و ارزش‌ها، ایدئولوژی و ساخت‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی الگوی تعامل آنها است.

در واقع با سقوط رژیم پهلوی سرانجام ائتلاف جدید حاکم متشکل از روحانیون و نیروهای مکتبی و مذهبی بر قدرت و سیاست کشور مسلط شدند. بنابراین، از منظر اهمیت جایگاه و ماهیت نظام سیاسی در شکل‌گیری سیاست خارجی، عاملی مهم در شکل‌گیری و تعیین اولویت‌ها و اهداف سیاست خارجی به شمار می‌رود. بنابراین، سیاست خارجی این دوره بازتابی از ساخت قدرت و منافع و علایق بلوک قدرت حاکم، ایدئولوژی، نقش و جایگاه ممتاز روحانیون در آن است. بدین ترتیب، تجلی عینی این واقعیت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، ایدئولوژیک شدن آن و اولویت و ارجحیت اهداف ایدئولوژیک اسلامی بود. ساخت متمرکز قدرت استقلال عمل در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی و اولویت و ترجیح ملاحظات منافع و علایق ائتلاف حاکم را فراهم می‌کرد. از این رو، دگرگونی و تغییر در جهت‌گیری سیاست خارجی از جهت‌گیری ائتلاف و اتحاد با غرب به یک سیاست خارجی با جهت‌گیری تجدید نظرطلبانه و مبتنی بر سیاست «نه شرقی و نه غربی» محصول و برآیند رویدادها و تغییراتی است که در ساخت قدرت و سیاست، ساختار و سیاست‌های اقتصادی و ماهیت و رابطه‌ی نیروهای اجتماعی در ایران اتفاق افتاد.

از منظر اقتصادی در این دوره ساختار رانتی مبتنی بر کسب درآمدهای ناشی از منابع طبیعی (نفت)، همراه با تشدید دخالت و تصدی دولت در امور بازار و اقتصاد تداوم یافت. این وضعیت از سویی تضعیف بخش خصوصی و کاهش شدید امکان کنش نیروهای اقتصادی و تأثیرگذاری آنها در سیاست‌های اقتصادی دولت را به همراه داشت، از سویی دیگر امکان سیاست‌های بازتوزیعی را برای دولت ممکن می‌ساخت. هم‌چنین وجود دولت متمرکز و ایدئولوژی ناسازگار با توسعه ارتباط اقتصادی با اقتصاد جهانی، و متأثر از ایدئولوژی‌های جهان سوم‌گرایانه راهبرد توسعه‌گرایشی درون‌گرایانه یافت. بدین ترتیب، با وجود

دولت مسلط بر منابع اقتصادی با گرایش‌های درون‌گرایانه و فقدان جدی نیروهای اقتصادی مستقل، عامل اقتصاد به عنوان یک هدف و اولویت در میان هدف‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی تضعیف و در مراتب و اولویت‌های بعدی قرار داشت. این وضعیت به منزله تنزل جایگاه مسائل اقتصادی به عنوان یک ضرورت و هدف در توسعه مناسبات و روابط سیاسی و اقتصادی با سایر بازیگران بین‌المللی و فارغ شدن از الزامات آن به عنوان یک اولویت اساسی است. بدین ترتیب، در این دوره، اقتصاد به عنوان یک عامل اساسی در شکل‌گیری سیاست خارجی به حاشیه رفت و در واقع این الزامات سیاسی و هویتی بودند که به عناصر تعیین‌کننده تبدیل شدند. تأکید بر خودبستگی اقتصادی به عنوان گرایشی در اقتصاد، محصول همین نگاه و دوری از الزامات اقتصادی و توسل به ایدئولوژی‌های سیاسی برای تعیین جهت‌گیری‌های اقتصادی مبتنی بر منطق اقتصادی و اجتماعی بود. درآمدهای نفتی که در اختیار دولت بود و تسلط دولت بر غالب منابع اقتصادی آن را به مهم‌ترین عامل تشخیص منافع و الزامات اقتصادی در سیاست خارجی تبدیل می‌کرد. این مسئله به ترتیب، افول اقتصاد در میان اهداف سیاست خارجی بود.

مهم‌ترین نیروهای اجتماعی که در این دوره پایگاه اجتماعی دولت محسوب می‌شدند، شامل خرده بورژوازی و طبقات متوسط سنتی و در مراحل بعدی دهقانان بودند. این نیروها در پیوند ایدئولوژیک با روحانیت تبدیل به مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین نیروی اجتماعی در جریان انقلاب و تحولات پس از آن قرار گرفتند. این نیروهای اجتماعی گرایش‌های سنت‌گرایانه و تجدیدستیز داشتند و منافع اقتصادی آنها متوجه دریافت‌ها کمک‌های مالی از طرف دولت بود. در واقع این نیروها هم از نظر علایق فرهنگی و هم از نظر علایق اقتصادی تمایلی به توسعه روابط و مناسبات با غرب نداشتند، گرایش‌ها و تمایلات مساوات‌طلبانه، ضد سرمایه‌داری و تجدیدستیزانه آنها انطباق ویژه‌ای با گرایش‌های ائتلاف حاکم داشت. از این‌رو، از طرف این نیروها نه تنها تمایل و منافعی در توسعه روابط خارجی با غرب دیده نمی‌شود، بلکه تعارض‌های روشنی با ارزش‌ها غربی نیز دارند. در نتیجه بازتاب تأثیر این نیروها در شکل‌گیری سیاست خارجی به‌گونه‌ای بود که همان ارزش‌های هیئت حاکمه وقت را تأیید می‌کرد، یعنی آمیزه‌ای از اسلام‌گرایی و ارزش‌های مبتنی بر آن، ضدیت با ارزش‌های اقتصادی و سیاسی غرب و شرق و ترویج و گسترش ارزش‌های دینی و عدالت‌گرایانه در سایر کشورها در سیاست خارجی مورد حمایت آنها بود.

بدین ترتیب، شکل‌گیری سیاست خارجی در این دوره محصول کنش متقابل و متعامل ساخت سیاسی و ایدئولوژی سیاسی اسلام‌گرایانه تجدیدستیز حاکم، اقتصاد نفت پایه و سلطه دولت بر اقتصاد بود. این مسئله از سوی نیروهای اجتماعی به واسطه تعلق به ایدئولوژی حاکم، الگوی کنش و رابطه آنها با دولت تأیید و مورد حمایت قرار می‌گرفت. استقلال عمل دولت در اتخاذ اهداف سیاسی خارجی در شرایط ضعف نیروهای اقتصادی و اجتماعی عناصر تعیین‌کننده جهت‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی را تابع ملاحظات قدرت سیاسی و ایدئولوژی کرد. بنابراین، شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی محصول عناصر و عوامل برخاسته از الزامات ساخت قدرت و ایدئولوژی اسلام سیاسی، شرایط و ساخت اقتصادی و ماهیت و رابطه نیروهای اجتماعی در این دوره است. این وضعیت عناصر اسلام‌گرایانه،

استقلال‌گرایانه، خودبسندگی اقتصادی، ضدیت با وضع و نظم مستقر را در شکل‌گیری سیاست خارجی بر سایر ملاحظات ممکن اولویت بخشید.

References

- Aghaei, Davood, (2006), "Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran during the Eight-Year War; A Look at the Place of European Society in this Policy", *Journal of the Faculty of Law and Political Science*, No. 73, 1-34.
- Arghavani Pirsalami, Fariborz, (2015), "Islamic Revolution and the Discourse of Nojohan Third in Foreign Policy", *Quarterly Journal of Islamic Revolution Research Journal*, No. 16, 1-21.
- Azghandi, Alireza, (2015), *Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran; Frameworks and Orientations*, Tehran: Qoms Publishing.
- Azimi, Hossein, (1995), *Non-Developmental Circuits in the Iranian Economy*, Tehran: Ney Publishing.
- Bashirieh, Hossein, (2015), *Introduction to the Political Sociology of Iran, The Islamic Republic*, Sixth Edition, Tehran: Contemporary Perspective.
- Bashirieh, Hossein, (2016), *Social Spheres of the Iranian Revolution*, Third Edition, translated by Ali Ardestani, Tehran: Contemporary View.
- Behdad, Sohrab, (2006), "Political Economy of Iranian Islamic Planning", in *Iran after the Revolution*, Houshang Amirahmadi and Manouchehr Parvin, translated by Ali Morshedizad, Tehran: Baz Publications.
- Beheshti Seresht, Mohsen and Saberi, Asma, (2009), "A Historical Approach to the Role and Position of the Traditional Middle Class in the Occurrence of the Islamic Revolution of Iran", *Matin Research Journal*, No. 42, 71-90.
- Cammett, Melani, Ishac Diwan, Alan Richards and John Waterbury, (2017), *Political Economy of the Middle East*, translated by Fariborz Arghavani Pir Salami and Sahar Pirankhoo, Tehran: Audience Publishing.
- Cox, Robert et al., (2005), *International Political Economy and Globalization*, translated by Hossein Pourahmadi, Tehran: Qoms Publishing.
- Dehghani Firoozabadi, Seyed Jalal, (2003), "Requirements of Foreign Policy for National Development in a Twenty-Year Perspective", *Quarterly Journal of Political and International Approaches*, No. 55, 275-294.
- Dehghani Firoozabadi, Seyed Jalal, (2007), "Identity and Benefit in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran", in *The National Interests of the Islamic Republic of Iran*, Davood Kiani, Tehran: Research Institute for Strategic Studies.
- Dehghani Firoozabadi, Seyed Jalal, (2011), "Neoclassical Realism and Foreign Policy of the Islamic Republic", *Foreign Policy Quarterly*, No. 2, 117-161.
- Dehghani Firoozabadi, Seyed Jalal, (2012), *Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran*, Tehran: Samat Publications.

- Delforuz, Mohammad Taghi, (2014), *Government and Economic Development*, Tehran: Agah Publishing.
- Deputy of Political-Legal Research, (2015), "Iran and the Requirements of Developmental Foreign Policy", No. 14747.
- Ebrahimi, Nabiullah, (2010), "Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran during the Eight-Year War; From the perspective of Laclau and Mofe's discourse theory", *Negin Iran Magazine*, No. 34, 7-18.
- Eghbali, Alireza and Halafi, Hamidreza, (2005), "Analysis of the effect of oil shock on Iran's economy", *Quarterly Journal of Political Economy*, No.7. 43-71.
- Ehteshami, Anoushirva, (2006), *The transition from the crisis of succession*, translated by Ebrahim Mottaghi, Zohreh Postinchi, Tehran: Qoms.
- Ehteshami, Anoushirvan, (2011), "Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran", in the *Foreign Policy of Middle Eastern Countries*, Raymond Hineh Bush and Anoushirvan Ehteshami, translated by Rahman Ghahramanpour and Morteza Sayyah, Tehran: Imam Sadegh University Press.
- Ghanbarloo, Abdullah (2016), *International Political Economy; Theories, Issues, Developments*, Tehran: Strategic Studies Research Institute.
- Ghanbarloo, Abdullah, (2013), "Interaction of Economic Strategy and Foreign Policy in Contemporary Iran", *Quarterly Journal of Contemporary Political Research*, No. 3. 137-160.
- Ghani Nejad, Mousa, (2017), *Economics and Government in Iran*, Tehran: The World of Economics.
- Ghasemi, Mohammad Ali (1396), "Sociology of Saudi Arabia; Relations between the government and socio-political forces", *Quarterly Journal of Strategic Studies*, No. 1, 7-31.
- Gilpin, Robert, (2010), *Global Political Economy: Recognition of International Economic Order*, translated by Rasoul Afzali and Farhad Dejpsand, Tehran: Institute of Economic Management.
- Haji Yousefi, Amir Mohammad, (1998), "Relative independence of the government or civil society in the Islamic Republic of Iran", *Quarterly Journal of Strategic Studies*, No. 2, 69-94.
- Haji Yousefi, Amir Mohammad, (2008), "Islamic Revolution and change and continuity in Iran's foreign policy", in *Speeches about the Islamic Revolution*, Tehran: Imam Sadegh University Press.
- Hatami, Abbas, (2008), "Government and Economy in Iran after the Revolution; The Impact of Redistributive Policies on Hermeneutic Conflicts", *Quarterly Journal of Politics*, Volume 38, No. 2. 81-110.
- Hatami, Abbas, (2010), "Pendulum Pattern: A Framework for the Analysis of the Political Economy of the Islamic Republic of Iran", *Strategic Studies Quarterly*, No. 48. 5-31.
- Hatami, Abbas, Masoudnia, Hossein and Najafi, Davood, (2017), "The effect of political factors on Iran's economic relations; in the first decade of the revolution", *Quarterly Journal of Theoretical Research*, No. 22, 89-117.
- Homayoun Katouzian, Mohammad Ali, (2003), *Iran's Political Economy: From Constitutionalism to the End of the Pahlavi Dynasty*, translated by Mohammad Reza Nafisi and Kambiz Azizi, Tehran: Markaz Publishing.

- Kadi, Nikki R., (2004), *The Results of the Iranian Revolution*, translated by Mehdi Haghghatkhah, Tehran: Phoenix.
- Ketzenstein, Peter, Robert Keehen and Stephen Crassner, (2005), “Political Economy of Globalization and the Study of Global Politics”, translated by Sirius Faizi, *Quarterly Journal of Political Economy*, No. 9., 147-114.
- Khajeh Sarvi, Gholamreza, (2008), “Islamic Revolution and the Narrative of National Identity”, in *Speeches about the Islamic Revolution* by Jalal Darkhsheh, Tehran: Imam Sadeq University Press.
- Kolaei, Elahe va Shokooh, Hassan, (2011), “The Role of Developments and Socialism in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran”, *Quarterly Journal of Politics*, Volume 41, No. 2, 287-311.
- Kordzadeh Kermani, Mohammad, (2001), *Political Economy of the Islamic Republic of Iran*, Tehran: Office of Political and International Studies.
- Maleki, Mostafa and Babaei Mojtaba, (2012), “Relations between Iran and the United Nations after the Victory of the Islamic Revolution”, *Scientific-Research Quarterly of Political Science and International Relations*, Volume 5, No.18, 155-177.
- Milani, Abbas, (2001), *The Riddle of Hoveida*, Tehran: Nashr-e-Akhtaran.
- Moghadam, Valentin, (2017), “Democracy, Class and Gender in Iran after the Revolution”, in *A Century of Revolution in Iran; Social Movements in Iran*, Jan Foran, translated by Hassan Asadi, Tehran: Molly Publications .
- Mohammadi, Manouchehr, (2008), *The Future of the International System and Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran*, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications.
- Mosallanejad, Abbas, (2017), *Government and Economic Development in Iran*, Tehran: Ney Publishing.
- Movassaghi, Ahmad (2006), “Political Economy in the Islamic Republic”, *Journal of the Faculty of Law and Political Science*, No. 71. 311-354.
- Nili, Massoud, (2003), *Political Economy of the Islamic Republic of Iran*, Bahman Ahmadi Umayyee, Tehran: New Step.
- Noor Mohammad, Nowruzi, (2006), “Political Economy of Oil and Civil Society”, *Political Economy*, Volume 4, No. 13, 8-31.
- Nowruzi, Noor Mohammad, (2004), “The evolution of political discourse and dynamism in the model of Iran's foreign policy action”, *Strategy Quarterly*, No. 31, 197-224.
- Parvin, Manouchehr and Taghavi, Majid, (2002), “Landscaping in Imperial Iran and the Islamic Republic”, in *Iran after the Revolution*, Houshang Amira Ahmadi and Manouchehr Parvin, Translated by Ali Morshedizad, Tehran: Baz Publications.
- Poorahmadi, Hossein, (2002), “Political Economy of Government-Global Interaction in Foreign Policy Development: The Necessity of New Research in Foreign Policy”, *Foreign Policy Quarterly*, Vol. 16, No. 4. 1051-1083.
- Poorahmadi, Hossein; Ghavam, Abdolali and Khani Joyabad, Mahmoud (2017), “Political Economy of Indian Foreign Policy and Its Strategies for Linking and its Relationship with Central Asia”, *Quarterly Journal of Central Asia and the Caucasus*, No. 98. 1-33.
- Ramezani, Rohollah, (2002), *An Analytical Framework for the Study of Iran's Foreign Policy*, translated by Alireza Tayeb, Tehran: Nashrmani.

- Rashidi, Ali, (1993), "Iran's economic developments in the period after the victory of the Islamic Revolution (1361-1357)", *Monthly Political-Economic Information Monthly*, No. 7 – 8, 34-47.
- Samiei, Alireza, (2007), *Modern Absolute State and Economic-Administrative Renovation in Iran (1997-1995)*, In *Modern Government in Iran*, Rasoul Afzali, Tehran: Mofid University Press.
- Sari al-Qalam, Mahmoud, (2000), *Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran; Theoretical Review and Coalition Paradigm*, Tehran: Center for Strategic Research.
- Sari al-Qalam, Mahmoud, (2009), "Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran: Ability and Possibility of Change", *International Quarterly Journal of Foreign Relations*, No.1, 21-40.
- Shirazi khodaparast, Jalil (2014), "The effect of oil revenues on institutions: PVAR approach", *Quantitative Economics Quarterly*, Volume. 11, No.3. 113-135.
- Shojaei, Hadi, (2010), "Objectives and Strategies of Foreign Policy of the Islamic Republic", *Maaref Quarterly*, No. 153, 23-40.
- Sinaei, Vahid and Zamani, Somayeh (2012), "A Study of the Role of Government and Parliament in Changing Iran's Economic Policies; A Case Study of the First Plan", *Quarterly Journal of the Encyclopedia of Economic Law*, No. 2. 72-101.
- Tajik, Mohammad Reza and Dehghani Firoozabadi, Seyed Jalal, (2003), "Models of Revolutionary Issuance in Iranian Foreign Policy Dialogues", *Strategy*, No. 17. 61-80.
- Tajik, Mohammad Reza, (2004), *Foreign Policy in the Field of Lack of Decision and Planning ?*, Tehran: Culture of Discourse.
- Vice President for Legal Affairs, (2014), *Constitution of the Islamic Republic of Iran*, Tehran: Deputy for Compilation, Revision and Publication of Laws.